

好成为  
彼此的  
宿敌

呢



# Where is our agreement to be each other's arch-rivals?

توافق ما برای اینکه رقیب اصلی یکدیگر باشیم کجاست؟

مترجم : Halena

سایت : Myanime.ir

چنل تلگرام : @myanimes

چپتر سوم : قرص احیای غم معطر

خیلی واضح بود که گو فیدی صدای فریاد درونی سو یانگ را نمی شنید.  
گوفیدی وقتی که پس از مدتی انتظار پاسخی از طرف مقابل دریافت نکرد،  
دندان هایش را به هم فشار داد، دستش را داخل یقه اش برد و یک کیسه  
گلدوزی شده آغشته به خون را بیرون آورد و آن را محکم در کف دستش  
گرفت.

گو فیدی نگاهش را بالا برد و به صورت سو یانگ خیره شد و زمزمه کرد :  
"همه میگن که شیطان... قهرمان جوان سو شخصیت غیرقابل پیشبینی داره...  
اما، هیچوقت از وعده هایی که داده بوده، تخطی نکرده."

سو یانگ : ???

... وایسا ببینم !

از کی تا حالا بزرگترین شرور توی کل فیلمنامه، استاد جوان فرقه شیطانی،  
همچین جذاییتی برای طرفدارا داشت؟

گو فیدی، ای احمق مغرور، نه تنها داری خودسرانه خطوط را تغییر میدی،  
بلکه در حال تغییر شخصیت توی فیلمنامه هم هستی !

گو فیدی بدون کوچکترین توجهی به سویانگی که در آستانه جنون بود ادامه  
داد: " اگه زنگ یشمو بدم بهت، تو ... میزاری که برم؟"

"نمیزارم!" سو یانگ با مهبوتی و حیرت فریاد زد.

نگاه گو فیدی دوباره کمرنگ شد.

کیسه را در دست گرفت و لبخند تلخی زد: "راستش رو بخوای، انرژی زیادی برام باقی نمونده... نمیتونم به تکنیک پرواز بادبادک دیگه رو اجرا کنم..."

بعد از این اعتراف، چشمانش کمی باریک شد و دوباره سرفه کرد، کمی خون از گوشه دهانش پاشید و با صدایی خشدار زمزمه کرد: "...چی میتونه متوقف کنه؟"

"من..." سو یانگ کلمات را گم کرد. : "منظورم این نبود، تو..."

به نظر می رسید قلب سو یانگ از کنار ده هزار خدا و حیوان می گذرد، اما ظاهر شخص هیچ چیزی را نشان نمیداد. هنوز هم نیاز داشت که شخصیت در شرف فروپاشی خودش رو حفظ کند.

مدت طولانی زبانش بند آمده بود، بالاخره لب پایینی خود را گاز گرفت و با قلبی مصمم، تصمیم گرفت که خطوط فیلمنامه را بخواند!

شاید وقتی خط هایش را تمام کرد، نجات دهنده این مرد منفور میرسید و این بداهه گوی کوچک را که خطوط را تغییر داده بود را از او دور میکردند تا از سردرگمی نجات پیدا کند.

بنابراین سو یانگ دهان خود را برای گفتن یک مشت مزخرفات، بدون مکث باز کرد:

"این مهم نیست که زنگ یشمو تحویل میدی یا نه، چونکه واقعاً نمیخوامش . آدمای زیادی توی جنگل هستن که حریف من نمیشن و میتونم که ازشون زنگو بگیرم. همچنین، برای کشتنت نیومدم اینجام که بهت سلامی کرده باشم چون به نظر می رسه که هیچی تو رو نمی ترسونه! حتی اگر از ارزیابی برج جید عبور کنی و میراث هنرهای رزمی آن را بگیری، هنوز هم نمی توانی چیزی توی جیانگهو بدست بیاری..."

گو فیدی بی صدا به چرنديات سويانگ گوش داد و ناگهان سرفه خونی کرد. بالاخره ديگر نتوانست آن را تحمل کند، چشمانش را محکم بست، روی تنه درخت سر خورد و در آغوش سو يانگ افتاد.

سو يانگ: "... "

.... آخ که چقدر الان دلم میخواد به زمین و زمان به فحش ببندم!

معاون فرقه وقتیکه دید ارباب جوانش با موفقیت توانست گو فیدی را بیهوش کند و در آغوش بگیرد بلافاصله از درخت پایین پرید و در کنار اربابش قرار گرفت.

"ارباب جوان" او با احترام گفت: "وقتیکه این خدمتکار داشت منطقه رو بررسی میکرد، همین نزدیکیها یه غار پیدا کردم که بسیار محرمانه بود، پیچ و خم زیادی داشت و صدایی ازش خارج نمیشد و دریاچه ای شفافى هم در غار وجود داشت. اگر بخواید... می توانید گو فیدی رو اونجا ببرید و بکارتون ادامه بدید."



سو یانگ بالاخره نتوانست خودش را نگه دارد و با بی ادبی چشمانش را چرخاند.

فکر کرد: "این فرقه شیاطینی یه تختشون کمه! نه تنها کشتن باید شیک باشد، بلکه محیط کشتار هم باید بسیار خاص باشه، تاجاییکه حتی یه استخرم داشته باشه؟"

اما راهی برای پایان دادن به زندگی گو فیدی وجود نداشت.

اگر گو فیدی میمرد، چطور باید نقش خود را ادامه میداد؟ چطور میتوانست به دنیای واقعی برگردد؟

او نه تنها نمی توانست گو فیدی را بکشد، بلکه باید نجاتش هم میداد! سویانگ از نقش ارباب جوان فرقه شیطانی بیرون آمد، دستش را به سمت معاون فرقه گرفت و گفت: "دارو."

معاون فرقه مات و مبهوت شد و سپس بی سر و صدا سعی کرد او را متقاعد کند: "ارباب جوان، گو فیدی به شدت مجروح شده و نمی تونه از اون جور داروها استفاده کنه، در غیر این صورت به احتمال بسیار زیاد ... اون نفس آخرشو میکشه و میمیره، حالا شمام که چندان بهش علاقه ندارین... وانجام اونجور کارا توی روز روشن به شهرت شما آسیب میرسونه. چرا اونو به غار نمیبری که بتونی هر کاری دلت خواست رو انجام بدی و هر چقدر خواستی بی بند و بار باشی؟"

چه جهنمی...؟ سو یانگ هنوز از فروپاشی نقشش سرگیجه داشت و حالا با این پیشنهاد معاون فرقه کاملاً گیج شد.

در مقابل این شخصیت فرعی، کمی حوصله به خرج داد و اخم‌هایش را در هم کشید و گفت: "برای مجروحیت شدیدش ازت قرص خواستم! چی داری زر زر میکنی؟ فکر میکنی فرقه ما کجاست... همون چیزی که اسمش "قرص یه چیزی معطر" بود؟ مگه یکی از کاربرداش برگردوندن شخص از لبه مرگ نیست؟ آوردیش با خودت؟"

معاون فرقه دوباره مبهوت شد و بعد یک بطری کوچک یشم را بیرون آورد و آن را به سو یانگ داد.

بعد از دیدن اینکه سویانگ بدون معطلی درب بطری را باز کرد و قرص را بیرون ریخت، معاون فرقه مجبور شد که پرسد: "ارباب جوان، این قرص احیا کننده غم معطر بسیار نادره. برای مواقع ضروری و برای شما آماده شده. واقعاً می خواهید ازش برای نجات گو فیدی استفاده کنید؟"

سو یانگ به معاون فرقه توجهی نکرد، دستش را دراز کرد و فک گو فیدی را نیشگون گرفت و قرص ها را مستقیماً در دهانش فرو کرد.

قرص با ورود به دهان بلافاصله آب شد و در یک لحظه، صورت رنگ پریده گو فیدی کمی بهتر شد. شگفت انگیز بود که قرص چقدر سریع عمل کرد.

اما او نمی توانست که نگران نباشد، فقط امیدوار بود که اعمالش تاثیر زیادی بر روند فیلمنامه نداشته باشند.

او تمام خطوط طولانی خود را تمام کرده است.

حتی گو فیدی بیهوش شد.

پس نیروهای کمکی که قرار بود از گو فیدی محافظت می کنند کجا هستند؟

چرا هنوز نرسیدند!؟

نگو که او نه تنها مسئول نجات گو فیدی شده، بلکه باید تا زمانیکه بیدار شود از او مراقبت کند؟

پس او، استاد جوان فرقه شیطانی، چنین پسری دلسوزی بود.

با اینکه ناراحت بود، اما باز هم گو فیدی را به آرامی به درخت تکیه داد و مطمئن شد که راحت باشد. سپس دستش را از زیر شانه او بیرون کشید و آماده شد تا این فضای باز کوچک را برای مدتی ترک کند و برای تماشای تغییرات در درخت پنهان شود. در غیر این صورت، اگر رهگذران او را در حال محافظت و مراقبت از گو فیدی ببینند، مطمئناً این خبر در تمام جیانگهو پخش می شد....

با این فکر، چشم سو یانگ ناخواسته به صورت جوان گو فیدی افتاد.

گو فیدی ناخودآگاه سرش را به تنه تکیه داد بود و یک نقطه روشن نور از بین سایه های درخت روی او افتاده بود. مژه های پر کلاغی روی گونه های کم سن و سالش سایه انداخت بودند و او را بی گناه تر نشان می دادند.



عطر گلی منحصر به فردی به دلیل تنفس کم عمقش به آرامی از بین لبهایش پخش میشد، رایحه ای ناشی از مصرف قرص غم معطر، و این توهم را به وجود می آورد که لب های آغشته خورش مانند دو گلبرگ گل قرمز رنگ درخشان و براق هستند.

در یک لحظه، سویانگ ناخودآگاه جلو رفت و برای پاک کردن خون روی لبهای گو فیدی دستش را دراز کرد.

درست در همان لحظه صدای خش خش از نزدیکی درخت به گوش رسید و به دنبال آن دختری فریاد زد: "آی! چیکار می کنی..."

سویانگ بلند شد و به او نگاه کرد.

سه نفر در فاصله نه چندان دوری از بوته ها ایستاده بودند.

دختری با پیراهن زرد کمرنگ که کمتر از پانزده یا شانزده ساله به نظر میرسید توسط یک نوجوان قد بلند از پشت دهانش پوشانده شده بود و جمله اش نیمه تمام ماند.

پشت سر آن دو، مردی قدبلند با هیکلی تنومند ایستاده بود بدون هیچ حرفی شمشیرش را بیرون آورد و محتاطانه به او خیره شد، در حالیکه هیچ نشانه ای از اطمینان در نگاهش نبود.

سویانگ که این افراد را نشناخته بود، برگشت و از معاون فرقه پرسید: "اینا دیگه کی هستند؟"

معاون فرقه پاسخ داد: "ارباب جوان، آن دختر رهبر اتحاد وولین، آخرین شاگرد گو روهای و خواهر کوچکتر گو فیدیه و اسمش هم پو لینگیونه. اون پسره اسمش شو یونژانه، بزرگ ترین پسر رهبر روستای کیانفنگ، همچنین پسر عموی پو لینگیون. پشت سر اونا هم باید نگهبان کوهستان کیانفنگ باشه. چشمان سو یان با شنیدن نام های "پو لینگیون" و "شو یونژان" درخشید.

بالاخره اومدن!

گو فیدی نجات پیدا کرد!

خواهر کوچکتر گو فیدی، پو لینگیون، درفیلمنامه دشمن او بود. در آینده، او تبدیل به یکی از اعضای خانواده جاودانه ای میشد که گو فیدی می توانست برای او خود را به آب و آتش بزند. طبیعتاً او قابل اعتمادترین فرد است. شو یونژان، مرد دوم فیلمنامه و دوست گو فیدی، قهرمان داستان است. یکبار، در مدتی که در کاخ جید بودند، به اشتباه وارد غرفه مروارید تبتی در پشت کوه شدند و به این ترتیب آنها تبدیل به دوستان قسم خورده در زندگی و مرگ شدند.

اگرچه افراد در فیلمنامه متفاوت رفتار می کردند، اما منطقی است که استاد جوان از صحنه خارج شود و اجازه بدهد تا گو فیدی را نجات دهند.

سو یانگ احساس کرد کارش در آنجا تمام شده است پس زمان آن فرا رسیده است که با موفقیت صحنه را ترک کند.

"اوه؟ به نظر میرسه که افراد زیادی برای نجات وجود دارن؟"

سو یانگ به سرعت وارد نقش خود شد و ژست استاد شیطانی را به خود گرفت. در حالیکه سعی میکرد جملاتش را تمام کند با لبخند به گو فیدی زیر درخت نگاه کرد: "در این صورت، امروز میزارم که بری. دفعه دیگه که ببینمت انقدر شانس نیاری! همیشه که نمی تونی منتظر باشی تا یکی نجات بده!

"معاون، ما میریم!"

پس از پایان صحبت هایش، سو یانگ نیروی درونی خود را بکار برد و قدم برداشت. به سرعت به داخل جنگل انبوه عقب نشینی کرد و ناپدید شد.

شو یونژان به جایی که استاد جوان ناپدید شده بود نگاه کرد، اخم کرد. حالتش اصلاً آرام نشده بود.

محافظ پشت سرش زمزمه کرد: "استاد جوان، افراد فرقه شیطانی حيله گرن. نمیتونه به همین راحتی رفته باشه، حتماً یه کاری کرده."

شو یونژان با جدیت سر تکان داد: "فقط نمی دونم چه نقشه ای داره ..."

پو لینگیون خود را درگیر فکر کردن به کارای سو یانگ نکرد. او دست شو یونژان را عقب زد و به سمت گو فیدی دوید و با نگرانی فریاد زد: "برادر کوچولو! برادر کوچولو! لطفاً بیدار شو!"

شو یونژان با دیدن این اقدام پو لینگئون که بسیار ساده لوحانه بود، آهی کشید و سپس گفت: "سو یانگ همیشه متفاوت از مردم عادی رفتار میکنه. بیاین فعلاً نگرانش نباشیم."

با این حرف، در نهایت نگاهی به جنگل انداخت، به سمت گو فیدی برگشت و خم شد تا به جراحاتش نگاه کند.

درست بعد از نزدیک تر شدن، رنگ چهره شو یونژان ناگهان تغییر کرد و با حیرت گفت: "بای چی، بیا و اینو بو کن، این بوی قرص احیاکننده غم معطر فرقه شیطانی نیست؟"

نگهبان این کلمات را شنید و بلافاصله برای شناسایی آن جلو آمد.

یک لحظه صورتش را پایین برد و گفت: "استاد جوان، این عطر بی نظیر قرص احیاکننده غم معطره، شایعات میگن که این دارو می تونه فرد رو از بستر مرگ برگردونه، گوشت و استخوانی تازه و شایسته لقب "بدن الهی" بازسازی بکنه. با این حال، این عطر در استخوان و خون فردی که دارو را مصرف کرده نفوذ می کنه و حتی برای چندین دهه هم از بین نمیره. نوعی پروانه ردیاب برای تعقیب بوی شیرینش وجود دارد که فرقه شیطانی ازشون استفاده میکنه. مهم نیست که چقدر دور باشی، پروانه ها همیشه می تونن این بو رو دنبال کنن تا حامل عطر رو پیدا کنن. هیچ راه فراری وجود نداره."

شو یونژان با کف دست به درخت کوبید، دندانهایش را به هم فشار داد و گفت: "حدس میزدم که این ارباب شیطانی جوان هیچ نیت خوبی نداره! شایعه شده

بود که یه آستین بریدست و تایپشم جوونای خوش تیپه. حتی توی سنی به این کمی تخت گرمکن های بیشماری داره... هیچوقت انتظار اینو نداشتم که توی وولین جرات کنه به گو فیدی نظر داشته باشه! باید به رهبر اتحاد اینو گزارش کنیم تا چاره ای براش پیدا کنه!"

بای چی سری برای تایید تکان داد.

شو یونژان افزود: "اما در حال حاضر، کاخ جید در شرف باز کردن دروازه هاشه. تا زمانی که سو یانگ واردش بشه، لازم نیست سه یا پنج سال دیگر نگران این موضوع باشیم. فکر نمی کنم که در طول اقامتش دنبال دردسر باشه. از این به بعد هم بهتره که همیشه نزدیک گو فیدی باشیم تا اون لعنتی نتونه هیچ شانس برای سوءاستفاده ازش داشته باشه."



نویسنده حرفی برای گفتن دارد :

سو یانگ : خدمتکارای تخت گرمکن شایعه هستن ! لطفاً باور نکنین QAQ !

-----

پو لینگئون قهرمان فیلمنامه است، اما در اثر اصلی تنها یک نقش مکمل کوچکی دارد. بنابراین، نگران نباشید، او هیچ چیزی را بهم نخواهد زد. (میل نویسنده برای زنده ماندن را می بینید؟)

لطفا برای حمایت از ما این ترجمه را کپی نکنید و فقط از سایت Myanime کارها رو دنبال کنین.